



انتشارات مستضعفین

وابسته به آرمان مستضعفین

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

پیامدهای سکوتاریسم در حرکت پیشگام و مراههای مقابله با آن

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره ۶۰ دی ماه ۱۳۵۹

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - اردیبهشت ماه ۱۳۶۷

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - خرداد ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

- مقدمه ۷
۱. «سکتاریسم» چیست؟ ۹
۲. «سکتاریسم توده‌ای» و «سکتاریسم پیشگام» ۹
- الف - «سکتاریسم» توده‌ای ۱۰
- ب - «سکتاریسم پیشگام» ۱۱
- اول - جهل توده‌ها ۱۲
- دوم - عدم وجود استراتژی رئال در حرکت پیشگام ۱۳
- سوم - چگونه با «سکتاریسم پیشگام» مقابله کنیم؟ ۱۹
- چهارم - «سکتاریسم» در حرکت پیشگام با برخوردهای ۲۱
- پنجم - «سکتاریسم»، قبل و بعد از انقلاب جمهوریت ۲۲
- نتیجه ۲۳

مقدمه

سکتاریسم و جدائی از توده‌ها، همواره یکی از عمده‌ترین آفات مبارزات نیروهای پیشگام بوده و هست. در طول تاریخ، بسیار شاهد بوده‌ایم که انسان‌های صادق و با اخلاص، سال‌های سال در کوهستان‌ها و شهرها و دهات، ولی در «تبعید از توده‌ها»، با سفاکان خون ریز و ضد خلق به مبارزه قهرآمیز دست یازیده‌اند! چه فراوان جوانان رزمنده‌ای که با دو صلاح «نخواستن و نداشتن» بهترین سال‌های عمرشان را در مخوف‌ترین و هولناک‌ترین سیاه چال‌های رژیم‌های ضد خلقی سپری کردند. اسلحه بر دوش با رزمی راسخ و با ایمانی به فراخنای همه هستی، در شب‌هائی که سیاهی و تاریکی و سکون و رکود، توده‌ها را در بر گرفته بود، فریاد نجات انسان‌ها را سر داده و به راستی آوای این «خروس‌های بی محل» در کویر ساکت و آرام توده‌ها، بس بزرگ و قابل تقدیر است.

وقتی صفیر گلوله‌ها شنیده می‌شد و از پی آن مزدورهای جلاد، یکی پس از دیگری بر زمین فرو می‌ریختند، انگار که نغمه جان افزا و دل انگیز امید به رهائی، نواخته می‌شود، نعره‌های مبارزینی که سال‌های سال در زیر شکنجه قابیلیان، زمین را به لرزه در می‌آوردند، به راستی مگر فراموش شدنی است؟ و مگر می‌توان به «حماسه سیاهکل» لقبی جز «حماسه» عطا کرد؟ اما ایکاش می‌شد که چشم‌ها را بست و

سرخوش از شادی تنها و تنها به تحسین و تشویق این اعمال قهرمانانه پرداخت. ای کاش هیچگاه مجبور نبودیم تا به «بازتاب» این اعمال نظری بیفکنیم و فقط به «نفس» عمل و انگیزه‌های خداخواهانه و خلق دوستانه آنها می‌اندیشیدیم! اما بالاخره چه باید کرد؟ آیا می‌توان سرنوشت مبارزات خلق‌ها و امامت و وراثت مستضعفین را، در چهارچوب سکتاریسم پیشگام زندانی نمود؟ آیا می‌توان چشمان خود را بست و آفت سکتاریسم و جدائی از توده‌ها را در این مبارزات به چشم ندید؟ آیا می‌توان هر روزه شاهد سرنوشت اسفبار انقلاب بود و از خود نپرسید که چرا سرنوشت انقلاب این چنین شد؟ آیا به راستی اگر نیروهای پیشگام، این صداقت‌ها و اخلاص‌ها و فداکاری‌های خود را در کانال اصولی به جریان می‌انداختند، باز هم انقلاب ما، به لبه پرتگاه کنونی خویش می‌رسید؟ و بالاخره آیا، سکان داران کشتی انقلاب، مرتجعین و لیبرال‌ها می‌شدند؟

هر چه که از عمر انقلاب خونین خلق ما می‌گذرد، متأسفانه نه تنها از فاصله عمیق توده‌ها و نیروهای پیشگام چیزی کاسته نمی‌شود، بلکه بر آن افزوده نیز می‌گردد. عده‌ای اسلحه به دست گرفته، تضاد آشتی ناپذیر خود را با امپریالیسم فراموش کرده و گلاویز ارتجاع شده‌اند. ظاهراً منظورشان این است که با ترور و کشتن روحانیت، اسلام اصیل انقلابی را جایگزین اسلام دگماتیسم و متحجر حوزه‌ای کنند و برای «توده‌های» مردم عدالت اجتماعی و قسط اسلامی را به ارمغان آورند! عده‌ای دیگر با عمده کردن تضاد «کار - سرمایه» و اشتباه گرفتن مبارزه با «استثمار» به جای مبارزه با «استعمار»، شعار «کارگران مسلح شوید و کارخانه‌ها را به تصرف در آورید» سر می‌دهند! برخی در کشاکش تضادها و تنش‌های جناحین هژمونی حاکم اسیر شده‌اند و جانب یکی از آن‌ها را گرفته‌اند! برخی دیگر نیز بهر وسیله ممکن سعی در جذب پایگاه مردمی داشته و برایشان تفاوتی نمی‌کند که افرادی که دورشان جمع می‌شوند از کدام تیپ و طبقه اجتماعی‌اند! آن‌ها تنها می‌خواهند اپوزسیون اجتماعی، اعم از اصولی و غیراصولی را گرداگرد خود جمع آورند و اعلام کنند که در فلان میتینگ‌شان... هزاران نفر شرکت جسته‌اند! به این ترتیب می‌بینیم که نه تنها آفت «سکتاریسم» در پیش از انقلاب گریبان گیر نیروهای پیشگام بود، بلکه پس از انقلاب نیز شاهد این بلای عظیم هستیم، اما چه باید کرد؟ چگونه می‌توان با توده‌ها انس گرفت؟ به راستی چگونه آفت «سکتاریسم» نصیب نیروهای پیشگام می‌شود و به چه طریق می‌توان از دام آن گریخت؟

پاسخ به سوالات فوق در گرو آن است که ابتدا دراییم خود «سکتاریسم» چیست؟ آیا انواع مختلفی دارد؟ در چه زمینه‌ای رشد می‌کند؟ چه عواملی در پیدایش آن نقش موثر دارند؟ تا بالاخره بتوانیم راه مبارزه با سکتاریسم را بیابیم.

۱ - «سکتاریسم» چیست؟

کلمه سکتاریسم، از ریشه سکت (sect) مشتق شده که به معنای فرقه و گروه کوچک استعمال می‌گردد. بنابراین سکتاریسم در فرهنگ سیاسی، عبارت است از بریدن از توده‌ها و تبدیل شدن به یک گروه جدای از خلق. اما نکته مبهم این تعریف، در این جا است که فی الواقع، «همگامی» و یا «جدائی» در میان پیشگام و توده، خود به خود بیانگر اصلاتی نیست، به این معنا که، گاه می‌بینیم «جدائی» پیشگام و توده، یک امر کاملاً طبیعی و زمینه ساز تکامل توده‌ها است و گاه نیز برعکس، «همگامی» و «سنخیت» توده‌ها و پیشگام عامل تکامل و فلاح توده‌هاست. پیامبر را در مکه ۱۳ سال بدون توده‌ها می‌بینیم، علی (ع) را ۲۵ سال و پس از او تمام ائمه شیعه را جدای از توده می‌بینیم. آیا برآستی این جدائی، دلیل ضعف پیامبر و ائمه بوده است؟ امروز که ارتجاع همگام و همراه توده‌هاست و هژمونی حمایت توده‌ها را به کف آورده است، آیا دلیل اصولی بودن و متعالی بودن حرکت اوست؟ آنچه که از دیدگاه ما اصالت دارد «همگامی» و یا «جدائی» از توده‌ها نیست، بلکه نتیجه ایست که از این امر حاصل می‌شود، اگر لازم بود ۱۳ سال در مکه بدون توده‌ها حرکت کنیم تا پس از آن عظیم‌ترین انقلاب جهان را بیافرینیم، این جدائی هیچ ایرادی ندارد و اگر لازم شده سال در مدینه همگام و همراه با توده‌ها، در جهت نیل به آرمان‌های اجتماعی، کوشا باشیم، این نیز کمال مطلوب ماست و لذا بایستی که ما انواع «سکتاریسم» و جدائی از توده‌ها را مشخص کنیم و نشان دهیم، کدامیک از آن‌ها طبیعی و کدامیک غیرطبیعی هستند.

۲ - «سکتاریسم توده‌ای» و «سکتاریسم پیشگام»

جدائی توده و پیشگام از یکدیگر، سه حالت می‌تواند داشته باشد، که دو حالت آن کاملاً طبیعی و یک حالت آن غیرطبیعی است. وقتی صحبت از جدائی می‌شود اولین مسئله‌ای که در ذهن تداعی می‌گردد این است که چه پدیده‌هایی از هم جدا شده‌اند و کدامیک عامل این جدائی بوده‌اند؟ مثلاً طلاق، که جدائی میان زن و شوهر است، سه حالت مختلف می‌تواند داشته باشد. یا اینکه مرد از زن جدا می‌شود و یا زن از مرد و بالاخره ممکن است هر دو از هم جدا شوند، هر چند که می‌بینیم، در هر سه حالت، عمل «جدائی» صورت گرفته است.

«جدائی» پیشگام و توده نیز، این سه حالت را می‌تواند داشته باشد. اول زمانی که «توده» از پیشگام جدا می‌شود، دوم توده و پیشگام هر دو از هم به صورت کاملاً طبیعی جدا می‌شوند و این دو جدائی را ما به نام «سکتاریسم توده‌ای» و یا «سکتاریسم طبیعی» می‌نامیم. سوم که پیشگام از توده‌ها جدا می‌گردد، و ما این جدائی را سکتاریسم

پیشگام و یا «سکتاریسم غیرطبیعی» می‌نامیم که بزرگترین آفت مبارزات پیشگام است.

الف - «سکتاریسم» توده‌ای

حالت اول یا جدائی توده از پیشگام، همانگونه که از نامش پیداست، ارتباطی با پیشگام ندارد و این توده‌ها هستند که در تحت شرایطی خاص، پیشگام را نشناخته و بسوی او جلب نمی‌گردند. سرنوشت دوازده امام شیعه، خود شاهدهی است بر این مدعا. پس از مرگ پیامبر و انحراف انقلاب از مسیر تکامل آن، دیگر هیچگاه شاهد همراهی و همگامی توده‌ها با امامان شیعه نیستیم و اگر یکبار هم پس از مرگ عثمان، توده‌ها را می‌بینیم که بر گرد علی حلقه زده‌اند و خواهان امارت او هستند، آن گرایش نیز اصالت نداشت و «نخواستن»ها و «دفاعه»ها انگیزه عمل آنان بود و نه «خواستن»ها و «جاذبه»ها! امارت علی برای توده‌ها «جاذبه‌ای» نداشت، بلکه «دفاعه» عثمان، آنان را به سمت علی (ع) می‌کشید؛ و لذا در طول دو قرن حیات و مبارزه ائمه شیعه، همواره فصلی و حائلی ما بین ایشان و توده‌ها مشاهده می‌کنیم، اما علت این امر چه بود؟

از دیدگاه ما، عامل این جدائی، نه برخورد غلط ائمه، بلکه جهل شدید توده‌ها و حاکمیت بلامنزاع خناس بر سرنوشت آنان بود. بنابراین حالت اول از «سکتاریسم توده‌ای» (جدائی توده از پیشگام)، ریشه در جهل و ناخودآگاهی توده‌ها و حاکمیت عمیق و ریشه دار خناس دارد و بالاخره نتیجه عملکرد مستقیم ضد خلق می‌باشد. زیرا این معاویه‌ها و بی امیه‌ها و بنی عباس‌ها هستند که با کشیدن پرده سیاه جهالت در مقابل چشمان توده‌ها امکان روئیت «امام» را به آنها نمی‌دهند و گاه این جدائی آنچنان زیاد می‌شود که می‌بینیم ائمه شیعه، در طی دو قرن مبارزات بی امان خویش، نتوانستند این پرده جدائی را دریده و توده‌ها را به همراه خویش، به تکامل و فلاح رسانند!

این رژیم استبدادی و خفقان بیش از اندازه پهلوی است که «شریعتی» را با وجود اتخاذ استراتژی اصولی مبارزه‌اش، از توده‌ها جدا می‌کند و بالاخره دست تقدیر نیز این جدائی را ابدی می‌سازد! اما اگر چنانچه حرکت او ادامه می‌یافت مشاهده می‌کردیم که اساساً «سکتاریسم توده‌ای» ناپود شدنی است و بالاخره پیشگام در طی سال‌ها مبارزه خویش خواهد توانست که توده‌ها را به خود جذب کرده و راه‌های تکامل و «شدن» آنان را در مقابلشان قرار دهد!

حالت دوم از «سکتاریسم توده‌ای» که توده و پیشگام، هر دو از یکدیگر جدا هستند، مرحله تکوین نیروهای پیشگام است. برای پیدایش نیروی پیشگام که می‌تواند مسئولیت

راهبری و هدایت توده‌ها را بدوش گیرد. دو مرحله لازم است، یکی مرحله تکوین و گردهمائی انسان‌های مسئول و دردمند جامعه و بنیانگذاری هسته اولیه نیروئی که بعدها بتواند رسالت عظیم پیشگام را بر دوش گیرد که این مرحله تکوین را قرآن به صورت «امه خیر» و یا «خیر امه» می‌نامد؛ و مرحله دوم، مرحله‌ای است که این «امه خیر» از جانب توده‌ها پذیرفته می‌شود و به بیان قرآن «امه وسطی» می‌شود که در میان توده‌ها قرار می‌گیرد.^۱

در وهله اول و در زمانی که نیروهای با ایمان و تکاپوگر «امت خیر» به دور هم گرد می‌آیند، به دو دلیل نمی‌توانند حمایت توده‌ها را جلب کنند. اول آنکه هنوز خود به میزان کافی آمادگی نداشته و توانائی هدایت توده‌ها را نیافته‌اند و دوران تدوین ایدئولوژی راهنمای عمل را می‌گذرانند و دوم آنکه خناسان حاکم بر توده‌ها نیز بیکار ننشسته و با به ضعف کشیدن توده‌ها^۲، و فرقه فرقه کردن آن‌ها و حملات مکرر به نیروهای مبارز، توده‌ها را در جهل کامل نگه داشته‌اند و این ناخودآگاهی، مانع از شناسائی نیروهای پیشگام توسط توده‌ها می‌گردد. به این ترتیب می‌بینیم که یک جدائی کاملاً طبیعی که هیچ تقصیری بر دوش نیروهای پیشگام نیست، پدید می‌آید و درست از همینجا نیز رسالت نیروهای پیشگام آغاز می‌شود. پیشگام باید با مبارزات پی گیر و خستگی ناپذیر خود و با اتخاذ استراتژی اصولی، از یک طرف دژی را که خناس به دور او کشیده ویران کند و از جانب دیگر، با تلاشی مداوم، خود را از بالای برج عاج و کجاوله خاصی که در مرحله «امت خیر» در آن قرار داشت، به کنار توده‌ها برساند و رسالت هدایت و راهبری توده‌ها را بر دوش کشد! لذا رسالت پیشگام در یک جمله خلاصه می‌شود: مبارزه با «سکتاریسم توده‌ای» در جهت پیوند با توده‌ها و هدایت آنان به جانب مسیر تکامل و فلاح!

ب - «سکتاریسم پیشگام»

پیش از این، وقتی سخن از پیشگام گفتیم، مشخص شد که پیدایش نیروی پیشگام دو مرحله دارد و در مرحله اول آن، به صورتی کاملاً طبیعی، سکتاریسم توده‌ای وجود دارد و بین توده و پیشگام و بالعکس پیشگام و توده، رابطه‌ای برقرار نیست. در این مرحله پیشگام «خروس بی محلی» است که در شب تاریک و ظلمانی کویر، با اذنان بی موقع خویش، خواب کویربان را می‌شکند و ظهور سحر را نوید می‌دهد

۱. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» - آیه ۱۴۳ -

سوره بقره»

۲. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَذَّخَّرُونَ لَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» - آیه ۴ - سوره قصص»

و بالطبع غاسقان پاسدار شب را علیه خویش می‌شوراند! پیشگام، ابراهیمی است که خود به تنهایی، «امت قانت» را ایجاد کرده و بر بت‌ها، این پاسداران وضع موجود می‌شورد! پیشگام، موسای کلیم است که با عصای خویش، بر فرعون و فرعونیان می‌شورد! پیشگام ابوزریست که در مسجدالحرام، مرکز بت پرستی و در زمانی که هیچ کس جرئت ابراز عقیده مخالف را نداشت، فریاد «لا اله الا الله» سر می‌داد و تمامی حاکمیت قریش را علیه خویش بسیج می‌کرد! آری، در مرحله «امت خیر»، اگر تمامی خلق گرگ‌های هار هم شوند و از آسمان، نفرت و کینه بر سر پیشگام بارد، هیچ مسئله مهمی نیست، اما درست در همین مرحله است که اگر پیشگام دقت نکند و برخورد اصولی با مسایل نداشته باشد، «سکتاریسم پیشگام» مجال رشد می‌یابد و لذا می‌توانیم اختلاف فاز اولیه میان «پیشگام» و «توده‌ها» را، «زمینه ساز» «رشد» سکتاریسم «پیشگام» بدانیم. اگر امت خیر، از این زمینه در جهت مثبت و پیوند با توده‌ها سود جوید، می‌تواند به «امت خیر» و هادی توده‌ها مبدل گردد و اگر چنانچه نتواند از این زمینه، استفاده صحیح نماید، همواره به عنوان نیروئی جدا از توده‌ها باقی خواهد ماند و «سکتاریسم پیشگام» نتیجه جبری عملکرد او خواهد بود!

به این ترتیب، باید ریشه «سکتاریسم پیشگام» را درست در مرحله انتقال از «امت خیر» به «امت وسط» جستجو کرد. در زمانی که پیشگام سعی می‌کند تا «سکتاریسم توده‌ای» را نابود کرده و با توده‌ها پیوند بخورد، ضد خلق بیکار نمی‌نشیند. او هر دم توطئه می‌کند و دسیسه می‌چیند. خناس با فریفتن توده‌ها، آن‌ها را در گرداب هولناک «جهل» نگاه می‌دارد و با این عمل خویش، رسالت پیشگام را بسی خطیرتر و حساس‌تر می‌نماید. اگر پیشگام کوچک‌ترین اشتباهی در برخوردهایش موجود باشد، با وجود زمینه جهل و ناخودآگاهی در میان توده‌ها، کشیده شدن او بسوی انجام عمل‌های سکتاریستی امری محتوم و جبری خواهد بود و در اینجا تنها و تنها ضد خلق است که سودمند خواهد شد!

پس دریافتیم که «سکتاریسم پیشگام» از دو چیز نشات می‌گیرد، اول جهل توده‌ها و دوم ضعف پیشگام. در جریان انتقال از «امه خیر» به «امه وسط» که در صورت عدم اتخاذ استراتژی رئال، نمودار می‌گردد.

اول - جهل توده‌ها

عامل اول یا جهل توده‌ها، مشکل ابدی نیست و بالاخره در اثر گذشت زمان توسط عملکردهای اصولی پیشگام، در یک پروسه درازمدت از بین خواهد رفت و اگر چنانچه ائمه شیعه دو قرن هم مبارزات اصولی خویش را پی‌گیری کنند و نتوانند

توده‌ها را از گرداب جهل برهانند، اما بالاخره روزی خواهد رسید که توده‌ها با هدایت پیشگامان، به امامت و وراثت زمین برسند. پس در اینجا زمان ملاک نیست و شاید لازم باشد گاه دو تا سه نسل و یا حتی بیشتر کار کرد تا بتوان توده‌ها را خودآگاه کرد؛ و لذا جهل توده‌ها اصلاتی ندارد و در پروسه حتما نابود خواهد شد.

دوم - عدم وجود استراتژی رئال در حرکت پیشگام

اما عامل دوم، یعنی ضعف پیشگام در جریان انتقال از مرحله «امه خیر» به «امه وسط»، از پیچیده‌ترین مسائلی است که تاکنون توانسته است بسیاری از مبارزین را به سکتاریسم بکشاند و این ضعف در «آرمان‌های ایدئولوژیک» و مراحل «استراتژیک» حرکت نمودار می‌شود.

پیشگام در مرحله «امه خیر» که مرحله تدوین ایدئولوژی و خودسازی را می‌گذراند، آرمان‌های بسیاری را در ذهن می‌پروراند. مانند رسیدن به جامعه توحیدی، جامعه‌ای عاری از طبقات، انسان‌های خودآگاه، مستضعفین به امامت رسیده و... لکن رسیدن یکبار به این آرمان‌ها، امکان ندارد و این پیشگام الزاما باید آرمان‌های خویش را درجه بندی نموده و مشخص نماید که ابتدا در جهت نیل به کدامیک از آرمان‌ها باید تلاش کند؟ به کدام آرمان زودتر و به کدامیک دیرتر خواهد رسید؟ و بر همین اساس استراتژی‌های مرحله‌ای خویش را مشخص سازد که مجموع این استراتژی‌های مرحله‌ای، «استراتژی مبارزات پیشگام» را می‌سازد. پس تحقق آرمان‌های ایدئولوژیک، در گرو انتخاب استراتژی اصولی است و اگر کوچک‌ترین انحراف و ضعفی در استراتژی پیشگام وجود داشته باشد، غلطیدن به دامن «سکتاریسم» امری قطعی خواهد بود.

استراتژی عبارت است از: راه وصول به آرمان‌های ایدئولوژیک پیشگام! استراتژی مبین راهی است که پیشگام در لوی آن، به آرمان‌های ایدئولوژیک خویش می‌رسد. تنها آرمان‌های ایدئولوژیک داشتن، دلیل بر مبارزات اصولی داشتن نیست! اگر چه وجود آرمان‌های ایدئولوژیک در حرکت پیشگام شرطی لازم و ضروری است اما کافی نیست و کفایت آن تنها در گرو بدست آوردن خط استراتژیک صحیح است.

در اینجا نکته‌ای وجود دارد که باید بدان اشاره کرد و آن این است که پیشگام حتما استراتژی دارد، اما باید دید که آیا استراتژی «رئال» و واقعی است و یا اینکه «ایده‌آل» و ذهنی است؟ اگر پیشگام بخواهد تنها با تکیه بر آرمان‌های ایدئولوژیک و بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی، مکانی و میزان خودآگاهی توده‌ها و سایر عوامل دست اندر کار، اتخاذ استراتژی کند، طبعا او فردی ایده‌آلیست است و تردیدی نیست که استراتژی

او هم یک استراتژی ایده‌آلیستی خواهد بود و «سکتاریسم پیشگام» معلول استراتژی ایده‌آلیستی می‌باشد. از این رو اولین مسئله‌ای که برای ما روشن می‌شود این است که «سکتاریسم» عمدتاً ناشی از استراتژی است و نه آرمان‌های ایدئولوژیک. هر پیشگام در هر مرحله‌ی تاریخی واقع باشد، آرمان‌های ایدئولوژیک خاص خود را دارد که فی‌نفسه هیچکدام آن‌ها انحرافی و انحطاطی نیستند، و فقط زمانی که مسئله نیل به آرمان‌ها (استراتژی) مطرح می‌شود، مرز بین «ایده‌آلیسم» و «رنالیسم» مشخص می‌شود. برای نمونه، یکی از آرمان‌های ایدئولوژیک پیشگام، رسیدن به جامعه سوسیالیستی است.^۲ اگر پیشگام برای رسیدن به این آرمان مطلوب، شرایط عینی و ذهنی اجتماع را نادیده بگیرد و میزان توانائی خود را به حساب نیاورد، هیچگاه نخواهد توانست با شعار دادن به نفع سوسیالیسم، روابط اجتماع را بر مبنای ضوابط سوسیالیستی بنیان نهد. مثلاً در جامعه‌ای که سرمایه‌داری وابسته تا مغز استخوان آن نفوذ کرده و امپریالیسم از همه سو در پی لطمه زدن به آن است و تضاد خلق‌ها با امپریالیسم روز بروز اوج می‌گیرد، علم کردن تضاد «کار - سرمایه» و کارگر و سرمایه‌دار و تعطیل کارخانه‌ها و اعتصاب به راه انداختن و شعار هشت ساعت کار در روز، و به عبارت دیگر، خواهان اجرای یکباره روابط سوسیالیستی در جامعه شدن، انحراف از مبارزه اصیل ضد امپریالیستی و فی‌الواقع، خیانت به توده‌هاست.

سرنوشت «آلنده» سوسیالیست، گواهی است بر مدعای ما. مبارزات ضد امپریالیستی «آلنده» در کشور شیلی یکی از بهترین مثال‌هایی است که می‌توان در لوای آن، برخورد انحرافی نیروهای پیشگام را با آرمان‌های ایدئولوژیک‌شان به خوبی مشاهده کرد. گروه «میر» که یکی از گروه‌های به ظاهر مترقی و ضد امپریالیست شیلی بود، می‌بینیم در دوران حکومت آلنده، کاسه داغ‌تر از آش می‌شود و سنگ سوسیالیسم را شدیدتر از آلنده به سینه می‌کوبد! و در نتیجه آب به آسیاب نیروهای راست‌گرای «دمکرات مسیحی» و به تبع آن امپریالیسم آمریکا می‌ریزد. در جامعه شیلی که خرده بورژوازی وزنه مهمی به حساب می‌آید، به دلیل تبلیغات گروه «میر» روزبروز این قشر بیشتر عاصی می‌شدند و آنچنان جو تفرقه‌ای در جامعه انقلابی شیلی پدید آمد، که دیدیم «پینوشه» از رهبران نظامی شیلی، به کفالت از امپریالیسم آمریکا، سرنگونی آلنده را به عهده گرفت. مطرح کردن بی‌موقع سوسیالیسم و شعارهای افراطی گروه میر، نتیجه‌ای غیر از این نمی‌توانست در پی داشته باشد! درست همین واقعه را در اندونزی و حکومت «سوکارنو» مشاهده کردیم. حزب کمونیست اندونزی با فشارهای بیش از حدی که بر سوکارنو «ناسیونالیست» وارد آورد، آنچنان زمینه‌ای فراهم ساخت که ژنرال سوهارتو، توانائی کودتای خونین خود را در اندونزی پیدا کرد و

۳. البته منظور ما آن سوسیالیسمی است که در جهان بینی توحیدی و اسلام تطبیقی معنا و مفهوم اصیل خود را می‌یابد.

خون یک میلیون انسان بیگناه، سطح زمین را رنگین ساخت و هنوز هم که هنوز است، اندونزی در زیر چکمه‌های قلدران آمریکائی می‌لرزد!

شاید نتوان در این مورد مثالی به روشنی مبارزات خلق قهرمان فلسطین مطرح نمود. نیروهای «یاسر عرفات» و «جرج حبش» که دو جناح ضد امپریالیست و ضد صهیونیست و ضد ارتجاع منطقه‌ای هستند، سال‌های سال است که مبارزات بی‌امان خویش را علیه این عوامل ضد خلقی پی گرفته‌اند. اما چه موضوعی باعث شده است که «عرفات» مقبول عامه گردد و کاری کند که سازمان آزادیبخش فلسطین تنها نماینده رسمی و قانونی خلق فلسطین شناخته شود؟ چرا حتی کشورهایی که با «عرفات» نیز مخالفند، بالاچار سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان تنها نماینده خلق فلسطین پذیرفته‌اند؟ چرا جرج حبش از این ویژگی برخوردار نشد؟ علت این دو را باید در استراتژی‌های نامتجانس این دو جستجو کرد. هر دوی آن‌ها آرمان‌های ایدئولوژیک والائی دارند، هر دو خواهان حکومتی آزاد و مستقل در سرزمین قانونی خود هستند، هر دو خواهان حاکمیت توده‌ها بر سرنوشت خویش می‌باشند؛ و بالاخره هر دو در جهت نابودی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌کنند، اما با دو استراتژی مختلف، استراتژی غیراصولی «حبش» و حمله مداوم به ارتجاع عرب، تاکنون بیش از هر عاملی به جنبش خلق فلسطین لطمه وارد آورده است. مگر می‌توان سپتامبر سیاهی که ملک حسین خائن، خون پانزده هزار فلسطینی بی‌گناه را بر زمین ریخت، فراموش کرد؟ آری، نتیجه استراتژی غیراصولی «حبش» آب به آسیاب دشمن ریختن است و به جای آنکه هر روز دشمن را ضعیف‌تر سازد، با هل دادن ارتجاع منطقه‌ای به دامان امپریالیسم، جبهه ضد خلق را تقویت می‌کند و خود نیز به «سکتاریسم پیشگام» مبتلا می‌شود!

اینک سری هم به کشور خودمان می‌زنیم و نتیجه برخورد دگم و غیراصولی نیروهای پیشگام و مبارز جامعه را با آرمان‌های ایدئولوژیک، که نتیجه‌ای جز «سکتاریسم» در حرکت و طبعاً پیروزی دشمنان در پی نداشته است، بررسی می‌کنیم.

قیام مشروطیت و خون بهای آن، حکومت مشروطه، از جوانب بسیار مورد هجوم واقع شد. بسیاری از این جریان‌ها، علنا در صدد بر کندن ریشه این فکر بودند و گروهی دیگر نیز، ناخودآگاهانه، عمه‌آماتور دشمنان واقع شدند. روحانیت که پس از واقعه رژی و تحریم تنباکو، قدم به عرصه مبارزات اجتماعی گذاشته بود، در جنبش مشروطه نقش مهمی بر دوش گرفت. جناح‌های مختلفی از روحانیت در این مبارزات

۴. برای بررسی جامع‌تر و کامل‌تر این قسمت، می‌توان به کتاب «با تضادهای اجتماعی چگونه برخورد کرد؟» رجوع کنید.

نقش داشته‌اند. از یک طرف جناح «نائینی»‌ها و «طباطبائی»‌ها و «خراسانی»‌ها و از طرف دیگر «شیخ فضل الله نوری»‌ها را می‌بینیم که با انقلاب مشروطیت همگام هستند. هر دوی این جناح‌ها، روحانی و خواهان حکومت «شرع» و قوانین اسلام بر مملکت هستند، جناح نائینی توسط برخورد عمیق و صحیح خویش با آرمان‌های ایدئولوژیک‌اش، می‌دانست که در آن شرایط امکان ندارد که به «مشروع» رسید مگر آنکه «مشروطه» محقق شود و با این تحلیل، استراتژی خودش را در جهت حمایت از مشروطه مشخص نمود. جناح دوم یا جناح «شیخ فضل الله نوری» می‌بینیم که در میانه راه، شعار «مشروع» را به جای «مشروطه» علم می‌کند و این شعار را سر می‌دهد که ما مشروع می‌خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم! «مشروع» که آرمان ایدئولوژیک نوری بود، حقیقتی بود که حقیقت بزرگتر، یعنی اساس قیام مشروطه را به نابودی می‌کشاند!

محمد علی شاه، مزدور امپراتوری روسیه تزاری، بیش از هر جناح دیگر از شیخ فضل الله حمایت کرد و جالب این است که او نیز حامی مشروع شده بود و فریاد وا اسلاما سر می‌داد و به هر ترتیبی که امکان داشت از «نوری» سود می‌جست! او را به میدان توپخانه می‌کشاند و به همراه عده زیادی اوباش و چاقوکش در مقابل مشروطه خواهان قرار می‌داد و به این ترتیب می‌بینیم که نوری مشروع خواه، بزرگترین عمه آتاتور محمد علی شاه و تزار روسیه می‌گردد!

و بالاخره به عنوان آخرین نمونه، حکومت ملی دکتور مصدق را یادآور می‌شویم. بیان مبارزات ضد استعماری دکتور محمد مصدق، و ضربات سهمگین او بر پیکر امپریالیسم

۵. مشابه همین عملکرد نوری را می‌توانیم در حرکات «امام موسی صدر» و جناح امل در لبنان مشاهده کنیم، اگر قدری به وضعیت لبنان دقت کنیم، می‌بینیم جناح‌های مختلفی با آرمان‌های مختلف و گاه متضادی در جامعه لبنان زندگی می‌کنند. انواع و اقسام مذاهب در این کشور وجود دارد و تقریباً نمی‌توان اکثریت مهمی از یک مذهب که بتواند دیگران را تحت الشعاع خود قرار دهد، پیدا کرد. بسیاری از این جناح‌ها در حال مبارزه با صهیونیست و امپریالیسم جهانی به سر کردگی آمریکا هستند و آمریکا و اسرائیل نیز بزرگترین امیدشان به برانگیختن تفرقه‌ها و تضادها در میان جناح‌های لبنانی بوده و هست و اینان امروزه با خریدن مزدورانی چون سعد حداد و همگامی با فالانژیست‌ها توانسته‌اند به مقصود خویش برسند. لذا تنها راهی که برای نجات لبنان وجود دارد، وحدت نیروهای ضد صهیونیست و ضد امپریالیست، تحت شعار مترقیانه «حکومت دمکراتیک» در لبنان است که به خوبی می‌تواند بیانگر این وحدت و بر آورنده خواست‌های خلق لبنان باشد. اما در این میان می‌بینیم که یک دفعه جناحی در لبنان سبز می‌شود که دائماً از «حقوق حقه شیعیان» دم می‌زند و نه حقوق حقه لبنان! به جای آنکه به فکر مبارزه با صهیونیست باشد، کمونیست‌گشی به راه می‌اندازد و بالاخره به جای آنکه با پیوستن به سازمان آزادیبخش فلسطین، جبهه خلق را تقویت کند، با سرگرم ساختن بسیاری از شیعیان پاک و صادق جنوب لبنان، غیرمستقیم کمک به صهیونیست می‌کند، چرا؟ چون که آرمان‌های ایدئولوژیک «امل» یعنی رسیدن به حقوق شیعیان جنوب لبنان، در یک زمان غلط و در شرایط نامناسب علم شده است و به عبارتی اینجا نیز شاهدیم که «مشروع» در مقابل «مشروطه» علم شده است!

انگلیس و شرکت نفت «بریتیش پترولیم» که خود حکومتی در درون حکومت ایران ایجاد کرده بود، آنچنان واضح و روشن است که ضرورتی را برای بحث دوباره ایجاب نمی‌کند. شرایط ویژه و مناسبی که پس از جنگ جهانی دوم به علت انتقال تضاد ابر قدرت‌ها به میان توده‌های مردم بوجود آمده بود، موجب اوج یافتن جنبش ناسیونالیستی و ضد استعماری مردم ایران به رهبری «مصدق» گردید. در این زمان جناح نفتی‌ها، در طبقه حاکم کشورهای امپریالیستی از قدرت روز افزونی برخوردار بودند. در مواقع ضروری، هیئت‌های حاکمه را به پشتیبانی از خویش وادار می‌ساختند. پس از جنگ جهانی اول و تصویب قرارداد ۱۹۳۳ به جای قرار داد «دارسی» نفت و صنعت نفت ایران بیش از پیش به امپریالیسم انگلیس وابسته شده بود. شرکت نفت بریتیش پترولیم با خریدن مهره‌های پلید در دستگاه حکومت ایران، در مجلس و دربار و دولت نفوذ داشت و امکان نداشت کشور ما آزاد شود مگر آن که دست جنایتکار این کمپانی نفتی از دامان ایران قطع گردد. مصدق با بینش عمیق خود، ریشه بسیاری از دردهای کشورمان را در نفوذ شرکت نفت ایران و انگلیس می‌دانست و مبارزات بی امان خویش را چه در سنگر مجلس و چه در دوران نخست وزیری‌اش ادامه می‌داد. امپریالیست‌ها ایران را محاصره اقتصادی کردند و دکتور مصدق از لحاظ مادی و اقتصادی، شدیداً در تنگنا قرار گرفت، چیره خواران شرکت نفت ایران و انگلیس هم که از منافع خود می‌ترسیدند، بنای مخالفت را در داخل، با حکومت مصدق گذاشتند، مصدق سعی می‌کرد تا از تضاد ظاهری امپریالیسم آمریکا و انگلیس استفاده کرده و نفت را به فروش برساند. اما ناگهان در این شرایط حساس و بحرانی است که می‌بینیم حزب توده به مخالفت با مصدق پرداخته و خواهان انعقاد قرار داد با شوروی در مورد نفت شمال گردید! هر روز، کارگران را بسیج کرده و خواست‌های رفاهی عنوان می‌نمود و هر چند که در انتها از حکومت مصدق حمایت کرد، ولی دیگر دیر شده بود و چپ روی‌های اولیه حزب توده، ضربات هولناکی بر پیکر نهضت ملی شدن نفت وارد آورد که در مقابل آن، خیانت جبهه ملی و یاران نزدیک مصدق، ناچیز به شمار می‌آمد؛ و از طرفی دیگر، کاشانی و فدائیان اسلام را می‌بینیم که در این بحبوحه، دوباره به یاد «مشروع» می‌افتند و خواهان تحقق آرمان‌های ذهنی ایدئولوژیک‌شان می‌شوند. فدائیان اسلام، در چنین شرایطی، یعنی در سال ۱۳۲۹ که قیام ملی شدن نفت در جریان است کتاب «برنامه انقلابی فدائیان اسلام» را به چاپ می‌رسانند^۶، و طرح برنامه اداره یک کشور اسلامی را می‌ریزند!

۶. مطالعه این کتاب که اکنون به نام «اطلاعی‌های از برنامه انقلابی فدائیان اسلام» منتشر شده است، می‌تواند نشان دهد که اولاً آرمان‌های ایدئولوژیک این گروه چه بود؟! و در ثانی در چه زمانی این مسائل را مطرح کرده‌اند و با این افکار ایده آلیستی، چه ضرباتی بر پیکر قیام ملی شدن نفت که نیاز مبرم به وحدت توده‌ها و هژمونی مصدق داشت، وارد آوردند!

هر که را مخالف عقیده خود می‌دیدند، بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی - مکانی و یا ماهیت او اقدام به ترورش می‌کردند، حال می‌خواهد هژیر وزیر دربار یا رزم آرا، یا کسروی و یا فاطمی باشد! از طرف دیگر، کاشانی نیز که از هواداری توده‌ای برخوردار بود (به قول باتمان قلیچ)، فتوا دهنده کودتا گردید، و با جدا کردن توده‌ها از مصدق امضاء کننده پیروزی کودتا شد.

آری، همواره بزرگترین فاجعه‌ها و آفاتی که گریبانگیر انقلابات توده‌ای شده، از همین نقطه آغاز گشته‌اند. «سکتاریسم پیشگام» زائیده برخورد غیراصولی او با آرمان‌های مکتبی و یا عدم درک صحیح و تقسیم بندی مناسب بوده و نابود کننده بسیاری از انقلابات بشری گشته است.

آن زمانی که پیشگام از اخذ استراتژی اصولی مبارزه عاجز باشد و نتواند آرمان‌های ایدئولوژیک خویش را به توده‌ها منتقل سازد، زمان مرگ انقلاب فرا رسیده است؛ و تا زمانی که پیشگام طریقه اتخاذ مشی اصولی و استراتژی «رنال» را نیابد، هیچگاه نمی‌تواند به مرحله «امت وسط» و توده‌ای شدن حرکت‌اش برسد.

سوم - چگونه با «سکتاریسم پیشگام» مقابله کنیم؟

در قسمت قبل، فهمیدیم که بزرگترین عامل پیدایش «سکتاریسم پیشگام»، اتخاذ استراتژی غلط است و سکتاریسم پیشگام رابطه تنگاتنگی با استراتژی دارد. یعنی به میزانی که استراتژی، اصولی و درست انتخاب شده باشد، پیشگام از ورطه سکتاریسم نجات می‌یابد و بالعکس هر چقدر استراتژی، انحرافی و کجی داشته باشد، غرق شدن پیشگام در گرداب سکتاریسم حتمی خواهد بود. ذکر این نکته، راهگشای ما در جهت پیدا کردن راه مقابله با «سکتاریسم» خواهد بود، به این معنا که وقتی دریافتیم سکتاریسم زائیده استراتژی غلط است، نتیجه می‌گیریم که برای فرار از «سکتاریسم» باید استراتژی‌مان را تصحیح کنیم و آنرا از صورت ایده آلیستی به یک استراتژی رئالی مبدل سازیم.

چگونه می‌توان به یک استراتژی «رنال» دست یافت؟ این سوالی است که اکنون پیش روی ما قرار گرفته و پاسخ بدان احتیاج به بررسی و مطالعه همه جانبه و عمیق دارد. برای دست یابی به یک استراتژی «رنال»، سه موضوع باید رعایت شود، اول پیشگام باید آرمان‌های ایدئولوژیک را شناخته و آن‌ها را طبقه بندی کند. دوم، پیشگام باید توده‌ها را که تکیه گاه استراتژی هستند بشناسد. سوم، پیشگام باید موانع بین آرمان‌های ایدئولوژیک و تکیه گاه استراتژی (توده‌ها) را بشناسد و آن‌ها را درجه بندی کند؛ و اینک این سه عامل را توضیح بیشتری می‌دهیم.

اول - رسالت یک ایدئولوژی منسجم و پویا، قبل از هر چیز، بیان آرمان‌هایی است که این آرمان‌ها به مبارزه و زندگی انسان، معنا و مفهوم و جهت بخشند و طبعاً آرمان‌های مختلفی نیز توسط ایدئولوژی ارائه خواهند شد. به عنوان مثال، ایدئولوژی اسلام آرمان‌های مختلفی دارد که در یک دیدگاه کلی می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد:

الف - آرمان‌های اجتماعی.

ب - آرمان‌های انسانی.

سوسیالیسم و جامعه‌عاری از طبقات، توده‌های خودآگاه و تکامل جو، مستضعفین به امامت رسیده و... «آرمان‌های اجتماعی» مکتب اسلام را تشکیل می‌دهند و انسان متعادل، غیرمستکبر، مسئول، مبارز، مجاهد، مومن، متقی و... «آرمان‌های انسانی» مکتب ما را تشکیل می‌دهند. برای همین است که باید یک استراتژی رئال وجود داشته باشد تا تمامی این آرمان‌های مکتبی مشخص شوند و ما بدانیم به چه اهدافی می‌خواهیم برسیم و از چه منزل‌هایی می‌خواهیم عبور کنیم؟ اما شناخت آرمان‌ها کافی نیست و باید که آن‌ها درجه بندی شوند. پیش از این نمونه‌های بسیاری را در مورد سرنوشت فضاحت بار نادیده انگاشتن مرحله‌ای بودن آرمان‌ها، نشان دادیم و دیدیم که بر سر آئنده، مصدق، سوکارنو، انقلاب مشروطیت و... چه آمد.

یکی از معطلاتی که هژمونی کنونی ما با آن روبروست، همین ناتوانی در درجه بندی آرمان‌هاست. خمینی هنوز چند ماهی از پیروزی انقلاب ضد استبدادی خلق مان نگذشته، فرمان می‌دهد که در وزارتخانه‌ها زنان باید با حجاب بروند. اما غافل از اینکه مطرح شدن بی موقع آن قبل از آنیکه آرمان‌های اجتماعی تحقق یافته باشند، چه ضربه‌ای می‌تواند بر پیکر انقلاب وارد کند.

به این ترتیب در می‌یابیم که اگر نتوانیم آرمان‌های انسانی و اجتماعی را به خوبی اهم و مهم کنیم و ندانیم کدام یک، مقدم و کدامیک موخر است، هیچگاه نخواهیم توانست استراتژی رئال داشته باشیم و در نهایت توده را از خویش خواهیم راند. پیامبر با مبارزات و زندگی خویش، به ما چگونگی تقسیم بندی آرمان‌ها را آموخت! او به ما گفت که ابتدا در مرحله پیشگام سازی «امه خیر» باید انسان ساخت، (حرکت مکی) و پس از آن، در مرحله «امه وسط» باید اجتماع ساخت (حرکت مدنی)؛ و بالاخره در آخرین مرحله، در حالی که اجتماع ساخته می‌شود، می‌توان انسان ساخت! یعنی این بار نه تنها افرادی خاص که در صورت پیشگام متجلی شده‌اند، ساخته می‌شوند، بلکه آرمان‌های انسانی در مورد تک تک انسان‌ها محقق خواهند شد. در جامعه کنونی ما نیز، وقتی سرمایه‌داری را نابود کردیم، آنگاه می‌توانیم انسان‌های مومن بسازیم. فحشاء و اعتیاد و... را ریشه کن سازیم و به عبارت دیگر، آرمان‌های انسانی را محقق کنیم.

دوم - پیشگام برای آنکه بتواند یک استراتژی رئال بیابد و با توده‌ها سنخیت پیدا کند، باید آن‌ها را بشناسد، از نظر فرهنگی، پیشگام باید «تیپ فرهنگی» توده‌های جامعه‌اش را بشناسد، مثلاً تیپ فرهنگی یونانی، فلسفی است. رم تیپ فرهنگی و هنری و نظامی دارد. تیپ فرهنگی چین صوفیانه است (البته فرهنگ تاریخی‌اش). هند تیپ فرهنگی روحانی دارد؛ و بالاخره تیپ فرهنگی جامعه و توده‌های ما مذهبی و به خصوص اسلامی است.

پیشگام باید در عمق وجدان توده‌های جامعه‌اش حضور پیدا کند، اگر در هند است ودائیسیم و بودائیسیم را درست بشناسد، چون تیپ فرهنگی هندی تیپ ودائی است و به همین دلیل یک تحصیل کرده جامعه شناس مدرن اروپائی، هیچ عمل مثبتی در هند نمی‌تواند انجام دهد مگر اینکه روح جامعه‌اش را شناخته باشد. بهترین مثال در هند کسانی که کاری کرده‌اند، تیبی نظیر «گاندی» بوده‌اند که به خاطر تفاهم و آشنائی و خویشاوندی که با روح و فرهنگ توده‌های هندی داشت، آن همه در حرکت بخشیدن به توده‌های هندی توفیق پیدا کرد.

بنابراین پیشگام باید بفهمد که روح غالب فرهنگ توده‌های ایران، روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است و اگر به این واقعیت پی نبرد (چنانکه بسیاری از گروه‌های مترقی ما پی نبرده‌اند) در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد و به علت پذیرش فرهنگ بیگانه، سنخیت خویش را با توده‌ها از دست داده و به «سکتاریسم پیشگام» مبتلا می‌شود.

در شرایط کنونی، می‌بینیم که هر دو جناح هژمونی برای آنکه حمایت توده‌ها را به کف بیاورند، به اسلام متوسل می‌شوند و چنانکه این واقعیت را پیشگام از نظر دور ندارد، امکان ندارد استراتژی اصولی اتخاذ کند. مرتجعین به علت نزدیکی بیشتری که با فرهنگ توده دارند، آنچنان پرده سیاهی از چهل در مقابل چشمان توده‌ها کشیده‌اند و چنان جو شبهه‌ای در جامعه به راه انداخته‌اند که اگر پیشگام کوچک‌ترین ضعفی در شناخت این شبهه از خود نشان دهد، سقوط او به دامان شبهه امری اجتناب ناپذیر خواهد بود؛ لذا پیشگام باید بدانند با چه توده‌هایی سر و کار دارد؟ میزان خودآگاهی آنان چقدر است؟ چه فرهنگی بر آنان حاکم است؟ و...

سوم - سومین عملی که باید توسط پیشگام، در جهت اخذ استراتژی اصولی صورت گیرد، شناخت و درجه بندی موانع بین آرمان‌های ایدئولوژیک و توده‌هاست. به این معنا که وقتی می‌خواهیم به آرمان ایدئولوژیک «سوسیالیسم» در اجتماع برسیم. باید بفهمیم که چه موانعی در مقابل ماست؟ با چه تضادهایی رو در رو هستیم؟ برای نیل به خودآگاهی توده‌ها، که یک آرمان ایدئولوژیک است به چه موانعی باید برخورد کنیم؟

به این ترتیب در می‌یابیم که مثلاً برای نیل به آرمان‌های انسانی - اجتماعی مان با امپریالیسم، ارتجاع، لیبرالیسم، میلیتاریسم، فئودالیسم و... در تضاد هستیم و پس از شناخت این تضادها، باید به درجه بندی و اهم و مهم کردن این تضادها بپردازیم.

اما در انتهای این قسمت، باید اشاره کرد که مکتب اسلام، برخلاف بسیاری از مکاتب دیگر، نه تنها ایدئولوژی و آرمان‌های ایدئولوژیک را مشخص کرده است، بلکه راه اتخاذ استراتژی را نیز به ما آموخته است. «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی - به درستی که من در میان شما دو چیز را، کتاب خدا و سنتم را، ترک کردم (به جای گذاشتم)».

«کتاب الله»، بیانگر آرمان‌های ایدئولوژیک و «سنت و عترت»، عبارتند از: راه وصول به آرمان‌های مکتب، یعنی استراتژی حرکت. «کتاب» منهای «عترت»، یعنی «آرمان‌های ایدئولوژیک» من‌های «استراتژی» و می‌بینیم که همین مسئله باعث انحراف بزرگی خواهد شد. زمانی که می‌خواهند با خوارج مذاکره کنند، حضرت علی می‌گوید: توسط قرآن با آنان صحبت نکنید، بلکه با سنت رسول بحث کنید، خوارج انسان‌های آرمانخواهی هستند، و از شما به قرآن واردترند، اما استراتژی رئال ندارند و عترت و سنت رسول خدا را نمی‌شناسند پس سعی کنید که سنت را به آن‌ها بشناسانید.

پیشگام در شرایط کنونی، کوله باری از تجربیات مبارزات پیشین در پیش رو دارد، استراتژی پیامبر و ائمه را و تاکتیک‌های متفاوت آن‌ها را در شرایط مختلف مکانی، شناخته است و بالطبع با استفاده از این تجربیات، پیشگام توانائی اتخاذ بهترین استراتژی را خواهد یافت و توسط آن از افت «سکتاریسم پیشگام» نجات پیدا خواهد کرد.

چهارم - «سکتاریسم» در حرکت پیشگام با برخوردهای غیرمنطقی نابود نمی‌شود

بسیاری اوقات مشاهده می‌شود که پیشگام در جهت فرار از «سکتاریسم» و خلاءای که در میان او و توده‌ها ایجاد شده است، دست به یک سری اقدامات مقطعی و غیرمنطقی زده است. گاه برای فرار از این تنهایی، همانند غریقی که به هر حشیشی متوسل می‌شود، دست به انجام هر عملی زده و تاسف بارتر این که وسیله را در راه هدف مباح کرده است، تظاهرات بی دلیل به راه انداخته، طرح دوستی با هر کسی که پایگاهی در میان مردم داشته است، ریخته و بالاخره زمانی هم اصلاً فراموش کرده است که دشمن عمده تری مثل امپریالیسم در پیش رو دارد که باید در جهت نابودی آن، بسیاری از سختی‌ها را هم تحمل کند؛ و گاه نیز برای فرار از این جدائی، با طرح شعارهای چپ روانه و یا راست روانه، به گونه‌ای دیگر از حرکت خویش منحرف شده است.

همگان مشاهده کرده‌ایم وقتی کودکی درون یک جمع کثیر قرار می‌گیرد و می‌بیند در آن جمع، کسی اهمیت به او نمی‌دهد و یا اینکه کودک دیگری توجه حاضرین را به خود جلب کرده است، دست به هر اقدامی می‌زند، گریه می‌کند، وسایل را به هم می‌ریزد، شلوغ می‌کند و... چرا؟! چونکه می‌خواهد بگوید من هم هستم! و اصولاً ابراز وجود یک مسئله طبیعی است، منتها اگر نتواند در کانال اصولی خودش شکل پیدا کند، شکلی انحرافی به خود می‌گیرد. بعضی از نیروهای پیشگام جامعه ما نیز به این چنین دردی مبتلا شدند! و گمان می‌کردند هر چه فریاد بلندتر بزنند و شعارهای آتشین‌تر بدهند، راحت‌تر می‌توانند توده‌ها را به جانب خود جلب کنند و حال آنکه دیدیم که نتیجه مطلوب نگرفتند. برعکس برخی از نیروها، به محض اینکه دیدند از جانب توده‌ها پذیرفته نشده و اهمیتی پیدا نکرده‌اند، با امام، امام کردن و شعارهای ضد لیبرالی و حمایت از حکومت جمهوری اسلامی، سعی کردند در تقسیم غنائم شرکت جسته و بهر طریقی شده تعدادی آراء برای خود جمع و جور کنند که نمونه این گونه برخوردها را در تاریخ بسیار شاهد بوده‌ایم. پیامبر هم که با این مسئله روبرو بوده است، اینچنین راه نجاتی را برای پیشگام مطرح می‌سازد «**کونوا مع الناس و لاتکونوا مع الناس**» - با مردم باشید اما با مردم نشوید».

به گمان پیامبر، پیشتازان مردمی نباید آنچنان در مسیر حرکت خلق‌ها قرار بگیرند که دنباله‌رو آنان شوند و استراتژی‌های خویش را فراموش کنند و نه اینکه باید از آنان جدا باشند، بلکه باید در عین اینکه با توده‌ها هستند، راهبر و راه بلد آن‌ها نیز بوده و به مسیر هدایت رهنمونشان سازند.

پنجم - «سکتاریسم»، قبل و بعد از انقلاب جمهوری

چه در مرحله قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب ضد استبدادی توده‌های ما، انواع و اقسام «سکتاریسم» در جامعه ما وجود داشته است. در پیش از انقلاب، عمیق‌ترین و شدیدترین نوع «سکتاریسم توده‌ای» در جامعه ما حاکم بود، آنچنان دیوار آهنینی میان توده‌ها و نیروهای پیشگام کشیده بود که شاید به راستی در طول تاریخ کمتر مشاهده شده باشد. هر صدائی را در گلو خفه می‌کرد و هر تشکلی را نابود می‌نمود. استعمار کهنه و نو، شدیداً بر افکار توده‌ها غالب بودند و فرهنگ منحط بورژوازی، سراسر جامعه را در بر گرفته بود. توده‌ها در مرداب جهل و ناخودآگاهی غرق شده بودند و انگار که هیچگاه این توده‌ها، پیشگامان اصیل خود را نمی‌توانستند بشناسند. نیروهای پیشگام نیز آنانی که هنوز مرحله تکوین حرکت خویش را می‌گذرانند، اساساً باید با «سکتاریسم توده‌ای» روبرو می‌شدند و شدند. اما مرحله آغاز حرکت برونی نیروهای پیشگام، متأسفانه همراه با «سکتاریسم پیشگام» از برای تمامی نیروهای مبارز ما قبل

از انقلاب (منهای حرکت شریعتی) بود. مبارزات مسلحانه گروه‌ها، حمله به سیاهلک، ترور آمریکائیان و... در جوی جدا از توده‌ها صورت گرفت و هیچ عمل مثبتی در جهت تغییر بینش توده‌ها و استحاله آنان از جانب این گروه‌ها انجام نپذیرفت! مرحوم شریعتی با اتخاذ استراتژی پیام، سعی در استحاله تکاملی توده‌ها و تغییر بینش آن‌ها داشت و اگر چنانچه آن راه ادامه می‌یافت، اکنون انقلاب سرنوشتی دیگر داشت. بهر تقدیر حرکت فکری شریعتی هم نتوانست از «سکتاریسم توده‌ای» نجات پیدا کند و هر چند که با اتخاذ استراتژی اصولی، اسیر «سکتاریسم پیشگام» نشد، اما در نهایت نیز نتوانست سکان هدایت انقلاب را دست گیرد؛ و لذا می‌بینیم در جریان انقلاب جمهوری از هیچ نیروی مترقی در طیف هژمونی خبری نشد. این نیروها یا کشته و یا در زندان‌ها اسیر گشته بودند و به جای آن‌ها، مرتجعین و لیبرال‌های فرصت طلب، سکان انقلاب را در دست گرفتند.

پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی نیز، ما همه نوع سکتاریسم را مشاهده کردیم. مرتجعین و لیبرال‌ها که به شدت از نیروهای مترقی و از اتصال توده‌ها با آنان می‌هراسیدند، با سود جستن از استعمار کهنه و نو، سعی در ایزوله کردن نیروهای پیشگام نمودند. اما متأسفانه، نیروهای پیشگام به جای آنکه با اتخاذ استراتژی رئال سعی در نابودی این «سکتاریسم توده‌ای» داشته باشند، خود «سکتاریسم پیشگام» را ایجاد کردند و با دور کردن توده‌ها از خویش، شرایطی را بوجود آوردند، که اینک شاهد آنیم!

بسیاری از نیروهای پیشگام به چپ روی افتادند، فرقان روحانیون را ترور کرد، پیکار شعار قیام مسلحانه کارگران را علیه هژمونی سر داد و از طرف دیگر، بعضی از نیروها به راست افتادند و با علم کردن خط امام، سعی در کسب وجهه توده‌ای نمودند و بالاخره می‌بینیم در شرایط پس از انقلاب «سکتاریسم پیشگام»، بیشتر از همه وقت، گریبانگیر نیروهای پیشگام شده است!

نتیجه

نیروهای پیشگام جامعه ما، اینک در مرحله «لایله القدر» حرکت خویش واقع شده‌اند. شبی که ارزش آن از هزار ماه برتر است، طلوع فجر و پیروزی توده‌ها بستگی تام به عملکرد نیروهای پیشگام دارد. اگر پس از این نیز، شاهد چپ روی‌ها و راست روی‌ها و برخوردهای غیراصولی آنان باشیم، باید که فاتحه انقلاب را بخوانیم. باید که حرکت خویش را از نو آغاز کنیم، عوامل ایجاد کنند «سکتاریسم پیشگام» را بشناسیم و با نابودی این علت‌ها، معلول را که «سکتاریسم پیشگام» است نابود کنیم؛ و لذا

انجام چهار عمل بر عهده ماست و بایستی با به انجام رسانیدن آنها، رسالت خویش را محقق سازیم:

- ۱ - آرمان‌های ایدئولوژیک مان را بشناسیم و آنها را اهم و مهم کنیم.
- ۲ - توده‌ها را بشناسیم و آنها را احساس کنیم، با مردم باشیم ولی با مردم نشویم و راه‌های ارتباط و نزدیکی با آنان را بیابیم.
- ۳ - موانع راه تکامل توده‌ها و تضادهائی را که در جهت نیل به آرمان‌های مکتبی مان داریم، بشناسیم و با درجه بندی آنها، آمادگی اتخاذ استراتژی رئال را بیابیم.
- ۴ - بر مبنای این سه عامل و استفاده از تجربیات گذشتگان و شناخت استراتژی رئال حرکت خویش، نه تنها از «سکتاریسم پیشگام» نجات خواهیم یافت، بلکه توده‌ها را نیز به تکامل و فلاح خواهیم رسانید.

